



من بزرگ تر می شوم

فصل ۱





کف پای من

من امروز به دنیا پا گذاشتم، درحالی که گریه می کردم. خانم پرستار پایم را گرفت، جوهری کرد و روی یک کاغذ فشار داد تا با نوزاد دیگری عوض نشوم. پرستار هم دور دستم یک نوار بست که روی آن نوشته بود:

نام خانوادگی: کاظمی نام مادر: فاطمه قد: ۵۱ سانتی متر

جنسیت: پسر وزن: ۳ کیلوگرم

فکر می کنم، حتماً پدر و مادرم از دیدن کف پایم خیلی خوشحال شدند. چون همان کف پا نشان می داد که من بچه‌ی آن‌ها هستم.

اولین بار که مرا توی بغل مادرم گذاشتند، چشم‌هایم بسته و دهانم باز بود. دائم سرم را به این طرف و آن طرف می چرخاندم. مامان مرا به سینه‌اش فشار داد و گفت:

کوچولوی من، خدا را شکر می کنم که تو را به ما داد. به خانواده‌ی ما خوش آمدی!

بعد ادامه داد: چشم‌هایت را باز کن! نمی‌خواهی مادر را ببینی؟
پرستاری که مرا آورده بود گفت: نوزادها تا دوماهگی درست نمی‌بینند ولی صداها را خوب می‌شنوند.

مرا از بیمارستان به جایی بردند که اسمش خانه بود. در خانه، یک نفر با دیدن من جیغ کشید و بالا و پایین پرید که فکر کنم اسمش «خواهرجان» بود. او لب‌هایش را روی صورتم چسباند و آن قدر فشار داد که این بار من جیغ کشیدم. می‌خواست مرا بغل کند که بابا به او گفت: مواظب سرش باش! نمی‌تواند سرش را نگه دارد. دستت را بگذار زیر گردن بچه! آن وقت فهمیدم که اسم من بچه است! چند روز بعد ...

بابا از راه آمد و با خوشحالی گفت: برای حمید شناسنامه گرفتیم. برادر جان گفت: بابا چرا برای من نگرفتی؟ بعد پرید و آن را از دست پدر گرفت و گفت: ببینم، شناسنامه چه شکلی است؟
مادر جان گفت: بیا ببین، تو خودت هم شناسنامه داری. مواظب باش کتیفش نکنی. خواهر جان پرسید: شناسنامه به چه دردی می‌خورد؟

بابا جواب داد: شناسنامه‌ی هر کس نشان می‌دهد که او کیست و از کدام خانواده است. شناسنامه، همچنین نشان می‌دهد که ما ایرانی هستیم. بعدها، برای خیلی کارها مانند ثبت نام در مدرسه، گرفتن دفترچه‌ی بهداشتی، ازدواج و کار از شناسنامه استفاده می‌کنیم. برای همین باید در نگهداری آن دقت کنیم.

مادر جان گفت: یادت باشد برای حمید از تأمین اجتماعی، دفترچه‌ی بیمه هم بگیری. اگر خدای نکرده حمید بیمار بشود، به این دفترچه نیاز داریم.

جست‌وجو کنید، بنویسید



برگه‌ی ۱

۱- به کمک پدر یا مادر، شناسنامه‌تان را مشاهده کنید و مشخصات خودتان را بنویسید.

نام: نام خانوادگی:

نام پدر: نام مادر:

تاریخ تولد: روز: ماه: سال:

شماره‌ی ملی: محل تولد: محل صدور شناسنامه:

۲- رونوشت صفحه‌ی اول شناسنامه‌ی خود را به کلاس بیاورید و به معلم نشان دهید.

۳- از بزرگ‌ترها پرسید دفترچه‌ی بیمه‌ی تأمین اجتماعی چیست و چه فایده‌ای دارد.

۴- آیا شما هم دفترچه‌ی بیمه دارید؟



در کتاب علوم سال اوّل خواندید که همهی موجودات زنده رشد می‌کنند و کامل‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند. رشد کردن، **تغییراتی** در موجودات زنده به وجود می‌آورد.



شما نیز از زمان تولّد تاکنون رشد کرده‌اید. چه تغییراتی در شما به وجود آمده است؟

تغییرات بدن



از زمان تولّد تاکنون، قدّ شما بلندتر و وزن شما بیشتر شده است. از آن زمان چه تغییرات دیگری در بدن شما به وجود آمده است؟



تغییر نیازها



وقتی متولّد شدید، به چه نوع غذایی نیاز داشتید؟ برای اینکه نیاز شما برطرف شود، چه می‌کردید؟



وقتی کودکی دوساله بودید، با چه اسباب بازی‌هایی سرگرم می‌شدید؟ آیا بازی‌های امروز شما با دویا سه‌سالگی‌تان فرق دارد؟

آیا تغییراتی در نیازهای شما به‌وجود آمده است؟

تغییر توانایی‌ها



وقتی به دنیا آمدید، خیلی از کارها را نمی‌توانستید انجام دهید. پدر و مادر به شما یاد دادند که راه بروید و حرف بزنید.



آیا می‌توانید بگویید وقتی دویا سه‌ساله بودید چه کارهایی را نمی‌توانستید انجام دهید؟ چه کسانی برای انجام آن کارها به شما کمک می‌کردند؟

امروز چه کارهایی را می‌توانید انجام بدهید که در گذشته نمی‌توانستید؟ این کارها را از چه کسانی یاد گرفته‌اید؟
بله، توانایی‌های شما، تغییر کرده و بیشتر شده است.
با بیشتر شدن توانایی‌های شما، مسئولیت‌های شما نیز افزایش یافته است.



پاسخ دهید



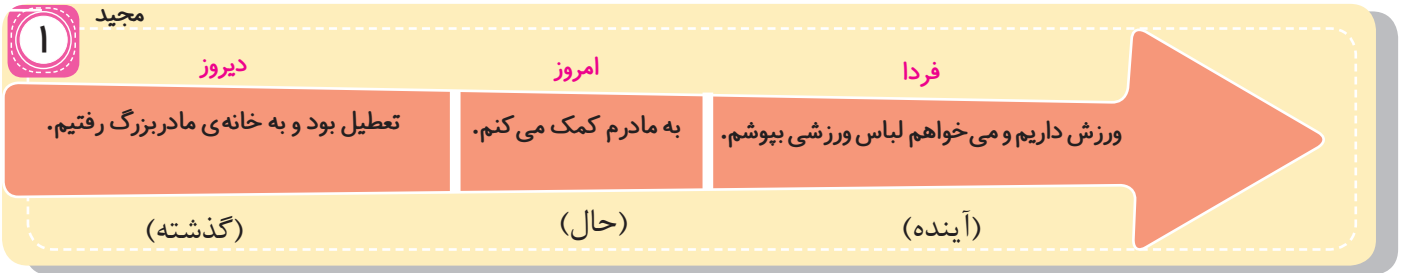
۱- نام دو نفر از کسانی را که به شما کمک کردند تا خواندن و نوشتن یاد بگیرید، بنویسید.

۲- با راهنمایی معلم و به کمک هم‌کلاسی‌های خود، بگویید که با افزایش توانایی‌های شما، چه

مسئولیت‌های جدیدی را پذیرفته‌اید؟

خطّ زمان

به خطّ زمان (۱) توجّه کنید.

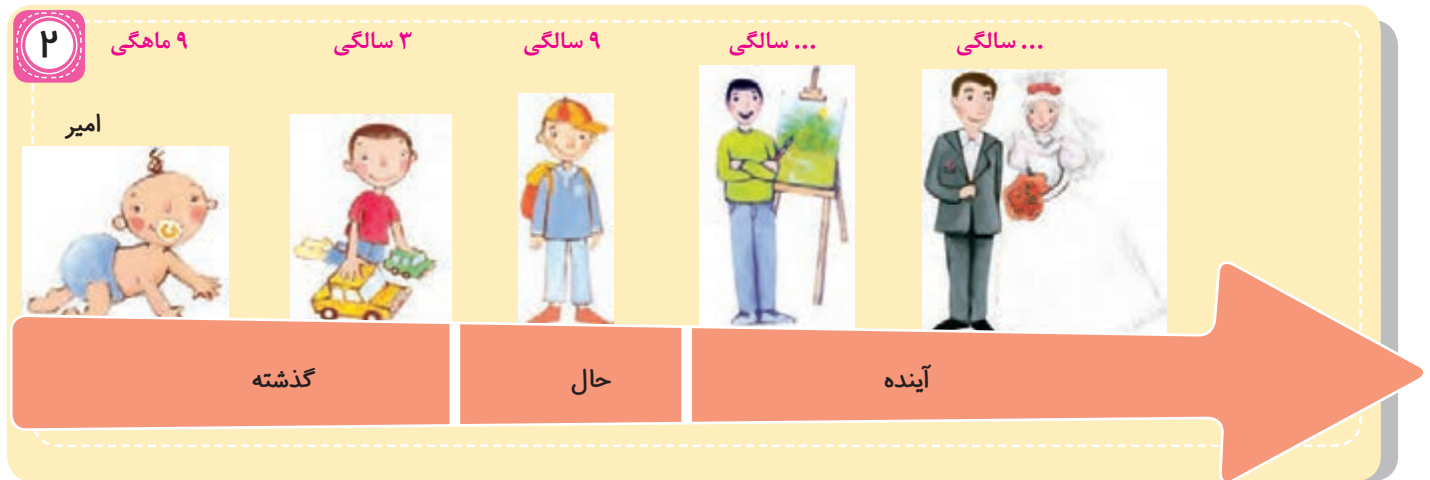


- مجید دیروز چه کاری انجام داده است؟

- مجید امروز چه کاری انجام می‌دهد؟

- مجید فردا چه کاری خواهد کرد؟

اکنون به خطّ زمان (۲) توجّه کنید.



امیر اکنون ۹ سال دارد و در کلاس سوم ابتدایی درس می‌خواند. امیر از گذشته تا به حال تغییراتی کرده

است. او بزرگ‌تر شده است.

امیر در آینده نیز بزرگ‌تر خواهد شد. به نظر شما در آینده چه تغییراتی ممکن است برای او پیش بیاید؟

جست‌وجو کنید



۱- از زمان تولّد تاکنون تغییراتی در شما به وجود آمده است. درباره‌ی تغییرات خودتان هر مدرکی که می‌توانید پیدا کنید و به کلاس بیاورید. (مثل عکس‌ها، لباس‌ها، وسایل و اسباب‌بازی‌ها، نقاشی‌ها، دفتر مشق و تمرین سال‌های قبل و ...).

بگویید، مدرکی که پیدا کرده‌اید، چه تغییری را در شما نشان می‌دهد؟

۲- کاربرگ‌های شماره‌ی (۱) و (۲) را در کلاس انجام دهید.

۳- کاربرگ‌های شماره‌ی (۳) را در منزل کامل کنید و به کلاس بیاورید.

آیا ما مثل هم هستیم؟

درس ۳



به هم کلاسی هایتان توجه کنید.
آیا به یکدیگر شبیه هستید یا با هم
تفاوت دارید؟



به دوستانم نگاه می‌کنم. بین ما شباهت‌هایی وجود دارد:

همه‌ی ما به غذا، هوا و آب نیاز داریم.

همه‌ی ما چیزهای زیبا را دوست داریم.

همه‌ی ما به محبت و مهربانی نیاز داریم.

اما، تفاوت‌هایی هم بین ما هست:

برای مثال شکل و قیافه‌ی ما با هم فرق می‌کند،

رنگ مو، رنگ پوست و چشم، قیافه و قد و هیکل افراد با یکدیگر تفاوت دارد.



هرچند، ممکن است بعضی آدم‌ها از نظر قیافه یا خصوصیاتشان خیلی به هم شبیه باشند، ولی هیچ‌وقت دونفر کاملاً به هم شبیه نیستند.

استعدادها و توانایی‌های انسان‌ها نیز باهم فرق دارد. هرکدام از ما استعدادها و توانایی‌هایی داریم که باعث می‌شود بعضی کارها را بهتر انجام دهیم.

من و دوستانم به هم شبیه هستیم. همه‌ی ما می‌بینیم و می‌شنویم، غذا می‌خوریم، می‌خواهیم و بازی می‌کنیم. اما تفاوت‌هایی هم باهم داریم: مصطفی خیلی خوب انشای نویسد. پوریا آیات زیادی از قرآن را حفظ کرده است. احمد خوب فوتبال بازی می‌کند. او پسر مهربانی است و به همه کمک می‌کند.

امید به ساختن کاردستی علاقه‌ی زیادی دارد و کاردستی‌های قشنگی درست می‌کند.

من همه‌ی دوستانم را دوست دارم. آن‌ها هم مرا دوست دارند.



همه‌ی ما انسان‌ها، آفریده‌ی خداوند هستیم. خداوند ما را با همین شباهت‌ها و تفاوت‌ها آفریده است.



نام:	نام خانوادگی:	سن:
چند کار را که می‌توانم درست و خوب انجام دهم:		
چند کار که دوست دارم یاد بگیرم:		
چیزهایی که به آن علاقه دارم:		
کتاب:	ورزش:	
سرگرمی یا بازی:	برنامه‌ی تلویزیونی:	
مثال: ورزش: شنا، فوتبال		

اکنون برگه‌ای را که کامل کرده‌اید، با برگه‌ی دوستانتان در کلاس مقایسه کنید. چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین شما وجود دارد؟

گفت و گو کنید



- چرا مسخره کردن دیگران کار نادرستی است؟
از معلم خود بپرسید خداوند در قرآن در این باره چه فرموده است؟
- اگر همه‌ی انسان‌ها مثل هم بودند، همه، یک شکل و قیافه داشتند و علاقه‌ها و توانایی‌هایشان کاملاً شبیه هم بود، چه می‌شد؟



۱- هر کدام از شما به نوبت در جلوی کلاس بایستید و خودتان را به بچه‌ها معرفی کنید.

برای معرفی خودتان از آنچه در برگه‌ی شماره‌ی (۲) و (۳) نوشته‌اید، استفاده کنید.

۲- فرض کنید هم‌کلاسی‌های شما یکی از دوستانتان را خوب نمی‌شناسند و شما می‌خواهید او را به

کلاس معرفی کنید. برگه‌های دوستانتان را با دقت بخوانید و بعد او را معرفی کنید.

۳- با کمک معلم، نمودار تصویری درست کنید و به دیوار بزنید.

مثال:

اسفند	بهمن	دی	آذر	آبان	مهر	شهریور	مرداد	تیر	خرداد	اردیبهشت	فروردین
۳	۲	۰	۵	۰	۱	۲	۴	۰	۴	۶	۱

روی یک مقوای بزرگ، دوازده ستون که نشانه‌ی ۱۲ ماه سال است، بکشید. در هر

ستون عکس بچه‌های کلاس یا نام آن‌هایی را که در آن ماه متولد شده‌اند، بچسبانید.

- حالا جمع تعداد بچه‌های متولد هر ماه را حساب کنید و زیر آن ستون بنویسید.



فصل ۲ خانواده



خانواده با ازدواج زن و مرد به وجود می آید. با تولد فرزندان، تعداد اعضای خانواده بیشتر می شود. تعداد اعضای خانواده ها باهم تفاوت دارد.



● این عکس، سعیده را با پدر و مادر و خواهرها و برادر و پدر بزرگ و مادر بزرگش نشان می دهد.



● این عکس، پوریا را با پدر و مادر و برادرانش نشان می دهد.



● این عکس خانواده ی رضا است. او با مادر و خواهرش زندگی می کند. پدر رضا از دنیا رفته است.

گفت‌و‌گو کنید



- ۱- به تصویرهای این درس دقت کنید.
 - اعضای هر خانواده چند نفرند؟ بشمارید.
 - به نظر شما چه چیزهای مشترکی در این عکس‌ها وجود دارد؟
 - آیا اعضای این خانواده‌ها همدیگر را دوست دارند و از بودن با هم لذت می‌برند؟
- ۲- الف - شما دوست دارید در یک خانواده‌ی بزرگ زندگی کنید یا خانواده‌ی کوچک؟ چرا؟
ب - به نظر شما خانواده‌ی بزرگ چه خوبی‌هایی دارد؟

پاسخ دهید



- اعضای خانواده‌ی شما چند نفرند؟ نام اعضای خانواده‌ی خود را

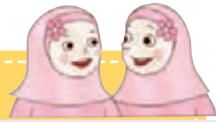
بنویسید.

جست‌وجو کنید



کاربرگه‌ی شماره‌ی (۴) را انجام دهید.
از ۱۰ نفر از هم‌کلاسی‌ها یا بچه‌های مدرسه‌تان بپرسید که خانواده‌شان چند نفره است؟ روی جدول، جلوی اسم هر کس در ستون مربوط به آن علامت × بگذارید.
بعد تعداد × ها را در ستون‌ها، جمع بزنید. حال بگویید در نمونه‌ای که شما تهیه کردید، بیشتر خانواده‌ها چند نفره هستند؟

گفت‌وگو کنید



- ۱- به تصویرهای این درس نگاه کنید. در هر تصویر چه چیزی مشاهده می‌کنید؟
- ۲- به نظر شما در هر تصویر، اعضای خانواده چه گفت‌وگوهایی با هم دارند؟ حالا شما جای هر کدام از افراد حرف بزنید.



۱



محبت



۲

مراقبت از یکدیگر



۳

تفریح و سرگرمی



۴

یادگیری



اعضای خانواده یکدیگر را دوست دارند. پدر و مادر از فرزندان مراقبت می کنند. آن‌ها برای آسایش و تربیت بچه‌ها تلاش می کنند. اعضای خانواده به روش‌های مختلف، محبت خود را به یکدیگر نشان می دهند. به نظر شما بچه‌ها در مقابل زحمت‌های پدر و مادر چه کارهایی باید انجام دهند؟



فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چرا همه‌ی ما دوست داریم در کنار خانواده زندگی کنیم؟
- ۲- شما چه چیزها یا کارهایی را از پدر و مادرتان یاد گرفته‌اید؟
- ۳- شما چگونه محبت خودتان را به پدر و مادر یا کسانی که از شما مراقبت می کنند، نشان می دهید؟

با گذشت زمان، تغییراتی در خانواده به وجود می‌آید. به این تصویرها نگاه کنید. هر یک از آنها تغییری را در خانواده نشان می‌دهد:



با تولد یک بچه‌ی دیگر، تعداد اعضای خانواده تغییر می‌کند و بیشتر می‌شود.



بچه‌ها در خانواده رشد می‌کنند و هر روز بزرگ‌تر می‌شوند.



گاهی ممکن است بعضی از اعضای خانواده برای تحصیل در دانشگاه یا کار به شهر دیگری بروند و مدتی دور از خانواده زندگی کنند.



وقتی فرزندان بزرگ می شوند و ازدواج می کنند، خانواده های جدیدی به وجود می آید.

با ازدواج فرزندان و بچه دار شدن آن ها پدر و مادر، صاحب «نوه» می شوند.



پدر و مادر کم کم پیر می شوند.

فکر کنید و پاسخ دهید



۱- به غیر از تغییراتی که در این درس گفته شد، چه تغییرات دیگری ممکن است در یک خانواده

به وجود بیاید؟

۲- آیا در سال های اخیر در خانواده ی شما تغییری به وجود آمده است؟ این تغییر شما را خوشحال

کرد یا غمگین؟

شما در هنگام این تغییر چه کردید؟

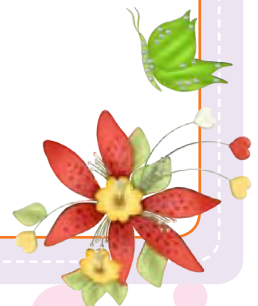


یک دعا برای اعضای خانواده ات بنویس.

.....

.....

.....



من مادر بزرگم را دوست دارم. خانه‌ی مادر نزدیکی
خانه‌ی اوست. او بیشتر وقت‌ها به ما کمک می‌کند. وقتی
مادرم برای خرید یا انجام کاری به بیرون می‌رود، او از من
و خواهر کوچکم مراقبت می‌کند. مادر بزرگ برای
خواهرم لباس‌های قشنگی دوخته است. او
همیشه برای ما قصه می‌گوید و ما خیلی چیزها
از او یاد می‌گیریم.
چقدر خوشحال می‌شویم وقتی ماهم
کاری برای مادر بزرگ انجام می‌دهیم.



پدر بزرگ در خانه‌ی ما زندگی می‌کند. او پاهایش درد می‌کند و
نمی‌تواند خوب راه برود. زیرا در زمان جنگ و دفاع از کشور ایران
در مقابل دشمن، آسیب دیده است. پدر بزرگ وقتی سالم تر بود، به
همه‌ی اعضای خانواده کمک می‌کرد.

ما او را دوست داریم و دلمان نمی‌خواهد
از اینکه نمی‌تواند بعضی کارهایش را
خودش انجام بدهد، غصه بخورد.
من هر شب، موقع خواب،
به او کمک می‌کنم که داروهایش را
بخورد.



خداوند در قرآن کریم به انسان‌ها فرموده است:



به پدر و مادر نیکی کنید و چنانچه پیر شدند، با نرمی

و مهربانی با آن‌ها سخن بگویید.

«سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳»



هدیه‌ی خدا

دختری بود که مادر بزرگش او را خیلی دوست داشت. اسمش چی بود؟ تو بگو! نوه زود به زود به مادر بزرگ سر می‌زد. مادر بزرگ هم دلش برای نوه‌اش خیلی تنگ می‌شد. یک روز عصر تا نوه وارد شد، مادر بزرگ مثل همیشه گفت: «به‌به، عصای دستم آمد!» و با خوشحالی ادامه داد: «منتظر بودم که بیایی تا با هم برویم سر کوچه، سبزی آش بخریم». بعد یک دستش را گذاشت روی شانه‌ی او و با هم رفتند و با یک بغل سبزی برگشتند. بساط سبزی را پهن کرد، کنارش نشست و آه کشید: «آخ جوانی کجایی که یادت بخیر! روزگاری پنج کیلو سبزی را توی یک ساعت پاک می‌کردم و حالا که چشم‌هایم درست نمی‌بیند، همین یک کیلو حتماً تا شب طول می‌کشد». نوه گفت: من کمک می‌کنم تا زود تمام بشود.

نوه داشت کمک می‌کرد و مادر بزرگ هم قربان صدقه‌اش می‌رفت: «قربان تو بروم که چشم منی!» تلفن زنگ زد. مادر بزرگ نشنید. نوه بلند شد و گوشی را برداشت. بعد آمد و مادر بزرگ را صدا کرد. پیرزن با تعجب گفت: «وای! کی زنگ زد؟! من نشنیدم. تو که گوش منی، چه به موقع شنیدی!» پای تلفن، همسایه‌ی مادر بزرگ بود که حالش خوب نبود. مادر بزرگ آش را پخت و به نوه‌اش گفت: «تو که دست منی، بیا یک کاسه آش ببر برای همسایه!» نوه برد و مادر بزرگ دست‌هایش را رو به آسمان گرفت و گفت: «دستت درد نکند، الهی خدا دستت را بگیره عزیزم!»

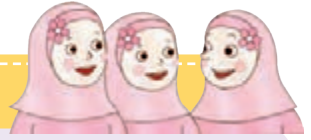
نوه و مادر بزرگ با هم آتش خوردند. نوه دراز کشید و گفت: مادر جان، برایم یک قصه بگو! پیرزن به قاب عکس جوانی خودش روی دیوار خیره شد و گفت: «یکی بود، یکی نبود، یک دختری بود، درست هم سن و سال تو، یک مادر بزرگ داشت، درست هم سن و سال من. دختر بیشتر از همه به مادر بزرگش سر می زد. روزها به او کمک می کرد و مواظبش بود و شبها توی اتاق او می خوابید که تنها نباشد. دختر قصه‌ی ما محبت را خوب می فهمید و می دانست که خداوند محبت کردن را دوست دارد. روزها گذشت و گذشت. دختر ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. وقتی پیر شد، خدا برای جبران محبت‌هایش به او یک هدیه داد. نوه با ذوق و شوق پرسید: «هدیه‌ی خدا...؟! چه هدیه‌ای بود؟»

مادر بزرگ موهای نوه‌اش را نوازش کرد و گفت: یک نوه‌ی خوب و مهربان، مثل تو!

(سپیده خلیلی)



گفت و گو کنید



- ۱- داستان هدیه‌ی خدا را بخوانید.
- منظور مادر بزرگ از اینکه به نوه‌اش می‌گفت: تو دست منی، تو پای منی، تو گوش منی... چه بود؟
- مادر بزرگ درباره‌ی نوه‌اش چه دعایی کرد؟
- منظور او از این دعا چه بود؟
- چرا خداوند به مادر بزرگ، نوه‌ی خوب و مهربانی هدیه داده بود؟

۲- پنج‌شنبه شب است. فردا حمید و خانواده‌اش می‌خواهند به یک جای خوش آب و هوا در اطراف شهر بروند. همه از رفتن به سفر خوشحال هستند. آن‌ها لباس‌ها و وسایلشان را در ساک می‌گذارند. حمید با برادر و خواهرهایش درباره‌ی دیدنی‌های بین راه صحبت می‌کند. مادر بزرگ حمید در خانه‌ی آن‌ها زندگی می‌کند. او پاهایش درد می‌کند. خیلی آهسته راه می‌رود و به سختی ماشین سوار می‌شود و از آن پیاده می‌شود.

شب، اعضای خانواده درباره‌ی اینکه مادر بزرگ همراه آن‌ها به سفر برود یا نه گفت‌وگو کردند. به نظر شما آن‌ها در این باره چه تصمیمی بگیرند؟ چرا؟ اگر شما جای حمید بودید، چه می‌گفتید؟

- ۳- چرا باید به پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها و افراد سالمند احترام بگذاریم و از آن‌ها قدردانی کنیم؟

جست و جو کنید



با راهنمایی معلم به «پیام قرآنی» کتاب درسی قرآن مراجعه کنید و آیه‌ای را که مربوط به پدر و مادر است، پیدا کنید. از روی معنی آن بنویسید و در کلاس بخوانید.



۱- از پدربزرگ یا مادربزرگ یا یکی از افراد سالخورده‌ی فامیلتان قدردانی کنید. یک هفته فرصت دارید درباره‌ی این موضوع فکر کنید و این کار را هر طور که دوست دارید، انجام بدهید. بعد در کلاس بگویید چگونه این کار را انجام دادید.

۲- این «شجره‌نامه» یا درخت خانوادگی علی است. شجره‌نامه نشان می‌دهد که افراد یک خانواده چه نسبتی با هم دارند. شما هم روی کار برگه‌ی شماره‌ی (۵) شجره‌نامه‌ی خودتان را درست کنید.

